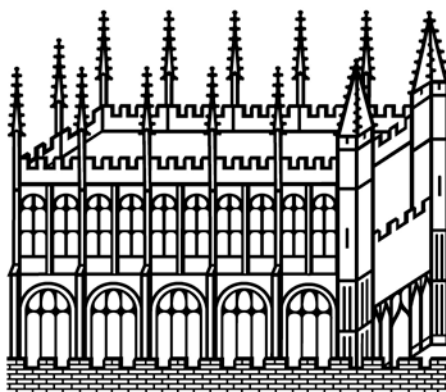




Bodleian Libraries

UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries
and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

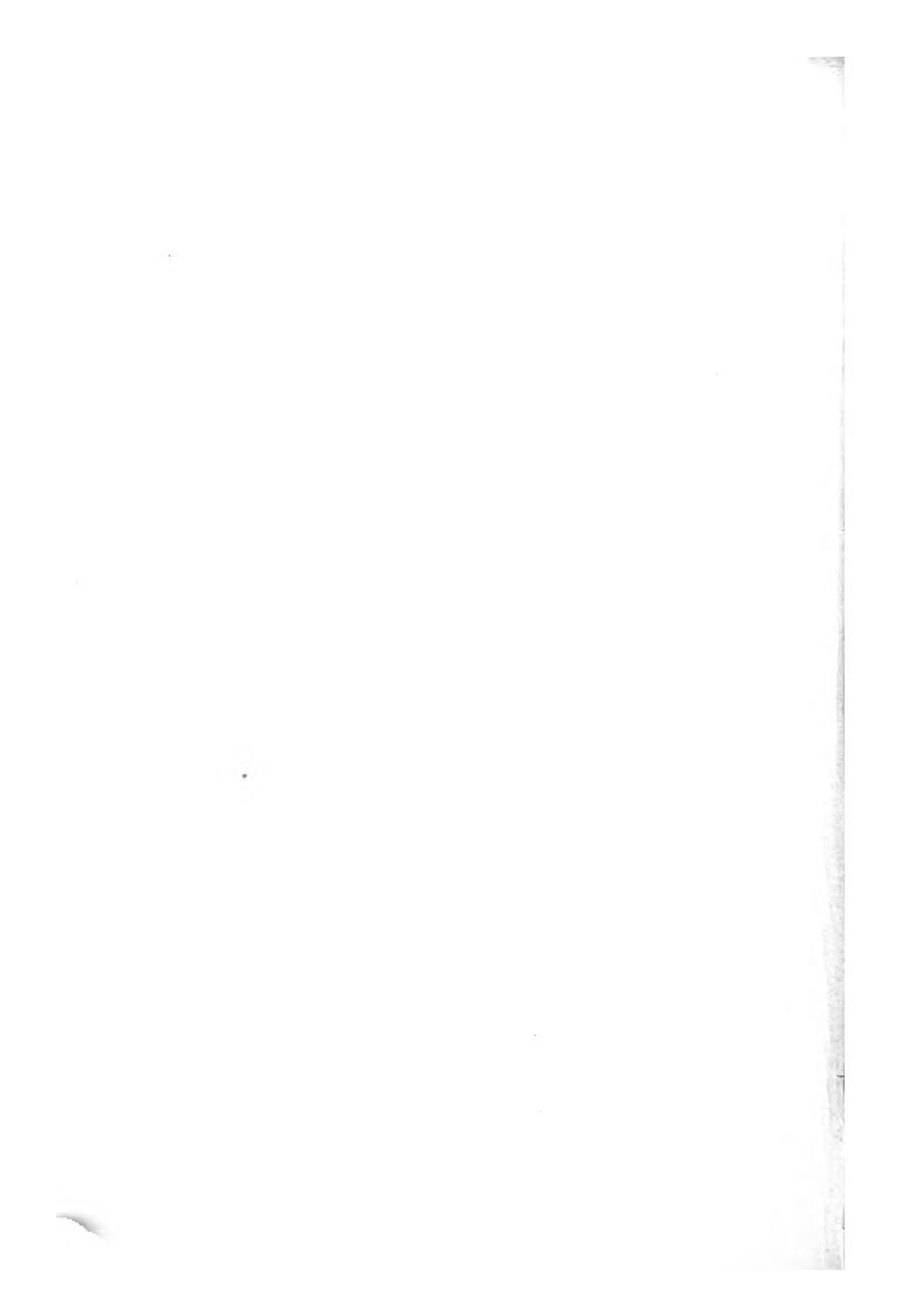
<http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks>



This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-
ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.

Persian
D 164







خاتمه اطبع

بجداي که رساله نادر الاحوال در رموز مراتب فقر از تجرید و تفرید و در نکات و دقائق عرفان
و توحید کار آمد تمامی ارباب مذاق تصوف و ابسکان سلسله اولیا سنی بر سال حق نما
از تالیفات مقبول بارگاه صمدی شانبراده محمد و ار اشکوه خفی قادری در مطبع
نامی غنشی نو لکشور به نام لکمنو به نوبه سلسله مطابقی ماه محرم الحرام سنه ۱۳۱۵ هجری
بزرگ طبع آراسته از انضال حق تعالی امید است که مرتبه شایسته قبول
در نظر اهل حق در یابد



تو عین خدائی نه جدائی بخدا این چنین تو عین بآن میماند قطره میان آب و جوید دریا
 چون باین مرتبه رسیدی آفتاب حقیقت و وحدت ملاح شد و اثر و بهم و پندار تو مرفق گشت
 و حجاب ظلمت بر خاست اکنون رباعی هر چند نقاب در میان دارد یار و رویش
 خوش و خوب مینماید یار چون عینک تو بود نقاب رخ یار و عینک نه کند به پیش چشم
 تو غبار و درینجا ذکر و ذاکر و مذکور یک گشت صاحب لمعات قدس سره از همین خبر میدهند
 بیت معشوق و عشق و عاشق هر سه یکی است اینجا چون وصل در گنجی هجران چه کار
 دارد و مرشد چون طلب صادق را باین مرتبه رسانید و این دقیقه را فهایند و دیگر او را
 بخدا سپرد تعلیم و قلم را گنجایش تا ند که خدا را تعلیم نمودن جائز نبود ای یار چون دانستی که
 اصل کار چیست و دوری و مجوری و لدا چیست همیشه خوش باش رباعی در سحر تو بود
 اندوه آزارم و از وصل تو رفت هستی و پندارم و شادی آمد نصیب جانم که دیدم اکنون
 تن و جان خود براحت دارم و وجود تو وجود کل گشت رنج و ترس و وهم و دوی و مجوری از
 دل تو بر خاست و از خوف عذاب اندیشه ثواب رستی بجات ابدی پیوستی آنچه میخواهی
 بکن و بهر وصفی که خواهی می باش بیت بادشاه را گذار ای دوست آگاهی گزین
 چون با گاهی رسیدی هر چه میخواهی گزین که بشارت لا خوف علیکم و لا هم یحزنون در شان
 ارباب این حالت نازل گشته و مفرده انزل اسکینه علی قلوبهم و حق ایشان بطور پیوسته
 ای یار بسیاری از آیات و احادیث و اقوال مشایخ سلف برین معنی دال است اگر
 ترا ذوق دریافت آن بهر سزا بهره آفتاب حقیقت مشاهده خواهی نمود و چون این
 نسبت را بحال رسانیدی در عین شدن تو دمی مانند و تحقیق از باطن تو خود بخود لذت و
 انشیه سر خواهد کشید که شاهد این یگانگی باشد از جزو ترا کل سازد و از قطره دریا و از ذره آفتاب
 و از نیت هست رباعی این رساله حق ما باشد تمام و در هزار و پنجاه و شش شد تمام
 هست از قادر بدان از قادی + آنچه ما گفتیم فافهم و السلام +

تخم برمی آرد و با وجود این کثرت مانع وحدت نه رباعی کرده ز گمانگی و دوتی را تا راجح
 باید که کنی کج خود را تو علان و احد متکثر نشود و از اعداد و دریا تخم نمی نشود از اموان
 لیکن بحسب اختصار بر تمثیلات مذکوره اقتصار افتاد ای یار بد آنکه ذات بحت و اقطاب
 حقیقت و مرتبه بی رنگی که کنت کنز انخفیا از ان خبر مید چون بدوستی فاجبست ظاهر شد
 و نقاب خفا بر افکند تمامی ذات مقید گشت بحدت وصل و مشاهده و دیدار خویش اکنون
 اگر طلب مطلق کنی نیابی مگر در مقید چنانچه پیش از ظهور گنج خفیه اگر مقید را جستی نمی یافتی
 مگر در مطلق همیشه مطلق و مقید است و مقید با مطلق تحقیق بدانکه مقید حجاب اطلاق نیست
 و تعینات مانع ذات نه پس بر هر چه دست نهاده شود بر عین ذات بحجاب دست نهاده
 شده است و بر هر چه نظرا فتاد حسن مطلق بحجاب بنظر در آمده است فرو نیست بیگانه
 کس درین عالم و دست بر هر چه می نهی خود پیش رباعی گویم سخنی ز روی تحقیق و
 صواب و گمراهی قبول کن روی متاب و هرگز نبود صفات بر ذات حجاب و کی
 نقش بر آب مانع است اوست آب و آبی یا مشغول خیر و نهایت کار درین سلسله شرفیه خود را
 گرفته است نسبت با وجود تعیدات خود را عین بحت و مستقیم صرف دانستن هر چه غیر خود بنظر آید
 عین خود فمیدان و پنج دوتی بر کردن و پروهای بعد و بیگانگی را بر افکندن و همه ایکنات
 کویدن و خود بخود لذت گرفتن بیست یار یلی و ش من غیر من و همچون نیست به شمع از
 دایره پر تو خود بیرون نیست و نیز بر همین معنی بعضی از اکابر اشاره کرده اند نسبت از کنایه
 خویش می یابم و دادم بوی یار و زان همین گیرم همیشه خوشیتن را و رکنار آبی یار هر که
 این نسبت شریف را در دست کرد و لبشرف شناخت وجود خویش که اکسیر اعظم و
 گیمای اکبر است مشرف گشت از سر گردانی با دوی غفات و نادانی و منج جاست و جو
 و سوسه گفت و گوفان شد بیست قطره قطره است تانہ پندار و که از و ریاح جداست
 بنده بنده خوشیتن را تا نمیدانند است رباعی ای آنکه حید ای را بجوئی بر جا

رباعی هرگز نیکند آب حجاب اندر رخ و با آنکه کند نقش حجاب اندر رخ به حق بحر حقیقت است
و کونین درو چون پنج میان آب ندر رخ و اگر خطره روی دهد آنرا نیز عین ذات
دانی تا آنکه این نسبت کمال پذیرد و استیلا گیرد چون بکمال برسد هر جان نظر کنی خود را بینی
و هر حاجتی خود را بینی زنده که او را محض ترزه و بیرنگی و پاکی متصف ندانی که از سعادت
تشبیه بی نصیب مانی و همچنین محض تشبیه موصوف نسازی که از دولت تشریف بی بهره
گردی پس پاکی و ناپاکی و تشبیه و تفریه همه از ظهورات و تعینات اوست اگر ذره از
جدا تصور کنی محروم میگردی از نعمت توحید و عرفان آنکه یار و یار حقیقت چون
بحرکت آمد موج و نقش در آن پیدا گشت و صد هزار حجاب و دایره چون آسمانها و
زمینها پدید آمد و این همه را آن دریا جدائی نباشد چه اگر نقشه و موجی را خواهی از دریا
جدا کنی صورت نه بندد و در نام اگر چه هر یک جداست اما در ذات حقیقت یک است
رباعی توحید گویم از بطنی با و با موجود نبود هیچ که غیر خدا باشد آنکه تو می بینی و میدانی
غیر ذرات همی یک است و در نام جدا فصل ششم آب ناپسته بود و بزرگ
و بی صورت است و چون بسته شد گاه صورت بیخ گیرد گاه کسوت برفت و ژاله و پرش
نظر کن که رخ و برف و ژاله همان آب بسیط بزرگ است یا نه و چون بگردد همان آب
خواهی نامید یا چیزی دیگر پس هر که شناخته است و چشم حقیقت بین دارد جمیع مراتب
و کیفیات آب میداند رباعی دریاست وجود صرف ذات و هاب و اوج و لقی
پس نقش اندر آب و بحر است که موج نمیزند اندر خود و گاه قطره گاه هست موج گاه هست
حباب و آنکه نادان است در بند لباس و کیفیت و غیره بینی در می ماند فرق عارف و
جاهل همین است پس عرفان زیاده برین نیست که خود را بشناختی والا تو خود عین او
بودی و همه اوست و محال است که غیر او موجود باشد از تو ضیح این مطلب مثل بسیار است
چنانکه نقش و لفظ و معنی همه از وجود سیاهی ظاهر میشود و وینا پنجه پنج و برگ شاخ و سوه و...

جمیع بر جمیع روی و هر چنانچه غافل و آگاه را از بودن در عالم ناسوت و ملکوت چاره
 نیست از بودن در عالم جبروت هم چاره نباشد غافل در خوابی که هیچ از صور ناسوتی و ملکوتی
 ندیند گوید بفرغت و آرام خوابیده بودم که هیچ خوابی ندیدم پس این عالم جبروت است
 و آگاه وقتی که بے تیمار نشیند چنانچه سید الطائفة بآن اشاره فرموده است در بیداری
 هیچ صورتی از ناسوت و ملکوت بخاطر او نگذرد و در عالم جبروت است اما فرق میان غافل و
 آگاه این است که او در خواب در عالم جبروت رود و بی اختیار و این هرگاه که خواهد با اختیار
 خود در خواب و بیداری در عالم جبروت تواند رفت و طریق نشستن در عالم جبروت اینست
 که اعضا را از حرکت باز داشته و هر دو چشم را پوشیده و دست راست را بر دست چپ
 گذاشته و دل خود را از جمیع نقوش ناسوتی و ملکوتی خالی ساخته بسکون و آرام بنشیند و
 بعضی ظاهری و باطنی او نقشه در نیاید پس عالم جبروت را در یاد کسی ازین طائفة الا ما شاء الله
 برسد این عالم مطلع نگشته باشد فصل چهارم در بیان عالم الاهیوت و این عالم را عالم هیئت
 و عالم قوت و عالم بی رنگ و عالم اطلاق و عالم حجت خوانند و این عالم اصل عالم ناسوت
 و ملکوت و جبروت و محیط است اینها را عالمهای دیگر بمنزله جسم اند و این عالم جان
 آنها همه درین آیند و ازین برآیند و این بذات خود همیشه یکسان است و دوری
 تفاوت نپذیرد و هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو کل شیء علیم محیط عوالم دیگر نیست
 باین عالم چون امواج اند نسبت بدریا و درات اند نسبت باقیاب و الفاظ اند نسبت بمعانی
 پس ای یار هرگاه این سعادت لایزال تو حید و دولت بزرگ تحقیق کن که از آشنائی این
 عالم بهم رسد ترا و داند از هویت هوش و بی فصل پنجم در بیان هویت دریا
 که هرگاه همه اوست تو کیستی چاره غیر ازین نیست که خود را نیز عین ذاتی و در بند بند
 من و تو نمائی اینجا است حقیقت توحید و تجلی ذاتی و فی نفسکم افلا تبصرون باید که از ذات
 دانستن خود ملاحظه نمائی در راه و هم و وسوسه بر دل نکشائ و تعینات را حجاب ذات ندان

این در بیان
 نفسانیات
 است پس نمی بیند

میگویم و بی پرده بینمایم آنرا چون ترا این آواز رسد و بد باید که خوب نگاه دارس و در
حفظ آن کوشش بلیغ نمائی تا آنکه ملکه شود چنانچه در صحر و حجره رسد سید او در بازار با جمیع
خلایق رسد و بدو هرگاه این شغل لطیف شریف استیلا نماید بر آواز دوت و دهل و نقاره
و آواز رسد که از اینها هم سخت تر باشد غالب آید و چرا غالب نیاید که اصل و دست جمیع آوازا
ازین بظهور آمده و اکثر یاران شغال حضرت میسان حیو که در بازار بارفته می نشستند سبک
بود تا معلوم کنند که آواز این شغل شریف بمرتبه رسیده که بر جمیع آوازا غالب آمده یا نه ای یا
چون ترا شغل سلطان الاوکار رسد و او مبارک گشت بر تو عالم لطافت و اطلاق بیک رنگ
گرداند چه شغل لطیف ترا لطیف سازد و در ریاض لطافت و اطلاق بیرنگ گرداند و در ریاض
حقیقت از دل جوش زند که سرچشمه وجود است و در آن وقت خود در ریاضی که هر صدائے و
نذائے که هست ازین صداب وجود آمده چنانچه هر جا رنگ هست از آن بیرنگ صورت هست
گرفته و چون ادبی نهایت است صورت و رنگ و نیز بے نهایت است همچنان صدای
و نذائے ادبی نهایت است چنانچه هیچ چیز با دلیلی مانده هیچ آواز رسد باین آواز نمی ماند
فصل سیم در بیان عالم جبروت و این عالم را عالم لازم و عالم احدیت و تمکین و عالم بے
نقش خوانند اگر چه بعضی ازین طائفه این عالم را عالم اسماء و صفات گفته اند اما غلط کرده
اند و بسیار می ازین طائفه بحقیقت این عالم نرسیده اند و نا فهمیده گذاشته چه عالم اسماء
و صفات اگر در مرتبه عالم است پس داخل ملکوت است و اگر در عالم حس ظاهر گشته و داخل
ناسوت است بر مرتبه عالم اسماء و صفات را عالم جبروت گفتن درست نباشد و ازین
عالم غیر از سید طائفه استاد ابوالقاسم جنید رضی اللہ تعالی عنہ و یکسے خبر نداده که فرمود
که تصوف آن است که ساتی نشینی بی تیمار شیخ الاسلام گفت دانی بے تیمار چه بود و نیت
بی حستن و دیدار بے نگریستن که سینه و رویدار علت است پس عالم جبروت آن باشد که هر
وز ناسوت و ملکوت است و آن عالم بطور زنیاید و نالت محبت نبوی سرزند که آرام بر آرام

از کیفیت نزول و سہ پر سیدند آن حضرت فرمودند کہ آواز سہ آید مرا گاہے چون آواز
جوش دیگ و گاہے مانند آواز زنبور عسل و گاہے تصور پیشو و فرشتہ بصورت مردی
کہ حرف میزند با من و گاہے صوتی میشنوم همچو سلسلہ جرس خواجہ حافظ علیہ الرحمۃ اشارہ
بہمین معنی فرمودہ اند بمیت کس ندانست کہ منزل گمہ دار کجاست ؟ این قدر بہت
کہ بانگ جرس سہ آید ؟ مولانا عبدالرحمن جامی میفرماید بمیت در قافلہ کہ بہت
دانم نرسم ؟ این بس کہ رسد بگوش بانگ جرسم ؟ میانجو قدس سرہ سہ فرمایند
کہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گاہے بر شتر سواری بودند کہ این شغل غلبہ یکو
و بر تہ زوری آورد کہ ہر دوزانوے شتر خم میشد و بر زمین میرسید آسے یا رانچہ در بیان کیفیت
نزول و سہ مذکور شد مفہوم احادیث است کہ در صحاح ستہ مسطور بہت و اشارہ صحیح بہت
بہ سلطان الادکار امانا بنیاد ازین آواز حالتی روئے میداد کہ آیات وحی و احکام الہی میخواستند
معلوم نمود و اولیاء ازین آواز حرف بی جہت و بی انقطاع جمیعت و لذت و جود و ذوق
ورے یا بند چند انکہ جمیع اشغال و افواق گذشتہ را بہ سبب این لذت میگذاشتند و
در بحر این آواز فرو میروند و نام و نشان ایشان پدید نہ آید حضرت میان جیومی فرمودند
کہ غوث الثقلین رضی اللہ عنہ فرمودند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شش سال در غابری
مشغول بسلطان الافکار بودند و من در ان غار ہتر کہ دوازوہ سال باین شغل اشتغال
نمودم و کشائشہای عظیم روئے دادہ حضرت میان جیومی فرمودند عجب دارم از حاجبان کہ این
ہمہ مسافت بعیدہ را قطع نمودہ حج میروند و برکات آن مکان مبارک را در لے یا بند آسے
یا حضرت میان جیو این شغل شریف را آن قدر عزیز میداشتند کہ با کثرتی از یاران خود میفرمودند
و بہ بعضی کہ میگفتند بایا و اشارت بود چنانچہ بحضرت اخوند کہ فرمودند بعد از یک سال
روئے داد و حضرت اخوند کہ مرا فرمودند بعد از شش ماہ دیگر شد ما من بعضی را کہ گفتم
در مدت یک روز یا چہار روز رومی نمود بسبب آنکہ ایشان با اشارہ و کنایہ میفرمودند و تہجرت

راه نیابد و بی جهت باشد اگر چه همه عالم ازین آواز مملو و پر است اما بجز از اهل دل کسی برین
 آواز مطلع نگردد و نشود و این آواز پیش از آفرینش موجودات بود و هست و خواهد بود
 این آواز را یحیی مطلق نامند و هیچ شغل بالاتر ازین نباشد چه هر شغل که هست با اختیار
 مشاغل صادر میشود و چون مشاغل لحظه از ان بازماند منقطع میگردد مگر این شغل که بی اراده
 مشاغل بر طریق دوام بی انقطاع و انفصال میسر گردد و از اکثر احادیث صحیح که در صحیح
 شمس مرسوم است ظاهر میشود که پیغمبر مصلی الله علیه و سلم قبل بعثت و بعد از ان همیشه
 باین شغل متوجه بوده اند اما هیچ یکی از علماء متراین معنی را نیافتند و پی باین خبر
 از خدیجه کبری رضی الله عنها مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیش از بعثت
 پاره طعام با خود بر میداشتند و بخارج می که غاریست در حوالی مکه مخطئه مشهور معروف قنبر
 و در ان غار همین شغل مشغول میفرمودند تا از اثر این شغل صورت جبرئیل بر آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم ظاهر میشد و ابتداء وحی آن سرور این بود بعد از ان شده آنچه شد
 اسی یار چون خواهی که شغل سلطان الازکار را شروع نمائی و این شغل شریف را در بیانی
 باید که در شب یار و زبجر ایست که از تردد مردم محفوظ باشد یا حجره که آنجا آواز کسی نرسد رفته
 متوجه بگوش خویش نشینی و درین توجه چند آنکه توانی غور نمائی که ترا آواز لطیف روی نماید
 و آن آواز رفته رفته چنان غالب گردد که از جمیع جهات ترافد گیرد و هیچ جا و هیچ وقت
 نباشد که باتو نبود و آواز آنکه که ترا از تو بر می آرد قطره باشد از بحر آن آواز با هر مین بویا
 کن بیت تو بگوش خویش گوش نبوی و بگوش بنوی که جهان پرست یکسر ز صدای سبزه اش
 آورده اند که موسی علیه السلام را فراطون گفت که ای پسر زن حاکمه تو ای که میگوئی
 که پروردگار من با من سخن میگوید و حال آنکه او منزله است از جهت آنکه موسی علیه السلام
 فرمود که من باین دعوی میکنم و از جمیع جهات آواز میشنوم منزله از انقطاع و ترکیب
 حروف فراطون موسی را تصدیق کرد و بر سالت ایشان اقرار نمود پیغمبر مصلی الله علیه و سلم

وجود تو پیدا آید و کشف تمامی غفلت تمام و کمال رو بعد از آمدن ترا فوق و در حدی بی اندازه و توانا
 و لذت این شغل خود ترا از بیکار و بی بازخواست داشتن اما این شغل را همه وقت نمیتوان کرد
 چه خلوت لازم نیست پس تا در خلوت باشی باین شغل شریف مشغول باش و در وقت
 سیر و صحبت خلق شغلی که اول گفته شده مناسب بود چه آنرا همه جا و همه وقت میتوان
 نگاه داشت ای یار چون در شغل جس نفس بنشین باید که پیوسته متوجه بدل باشی که درین شغل
 از درون تو آوازی بهم خواهد رسید چنانچه ملازم قدس سره فرماید بیت بر لبش قفل است
 و در دل راز که لب خاموش و دل پر از آواز و در این آواز بعضی اوقات چون آواز جوش
 و پیک است و بعضی اوقات چون آواز سکه که از زنبور خانه می آید چنانچه یکی از متقین باین
 معنی اشاره نمود قطعه سخنها بین که از موران نماید چون در گوش ناگوار کلام او و عالم
 گرفته آفتابی و ز سبزه کوری که میگوید که ام او و آسمانی یار گمان نبری که این آواز در درون
 تست و بس همه عالم از درون و برون پر از زمین صد است نظم بر آورنده ندرت
 از گوش و ندای واحد القهار بنیوش و ندای آید از حق بر دواست و چرا گشتی تو بپوش
 قیامت و حقیقت آن در بیان شغل سلطان الاذکار که بعد ازین مذکور میشود بر تو
 ظاهر گردد که خلاصه این فقره است و در عالم نادرونایاب و با سنا و معتبر ظاهری و باطنی
 از رسول صلی الله علیه و سلم بحضرت غوث الثقلین رضی الله عنه رسیده و از ایشان
 بحضرت سیاحیو شغل آواز نیست که آنرا در طریقه فقر سلطان الاذکار گویند آسمانی یار آواز
 سه قسم است یکی از هم خردون و دو جسم پیدا میشود چنانچه از حرکت و دوست که بهم رسد
 آواز ظاهر گردد و از حرکت یک دست صدای ظاهر نشود و این را آواز محدث و مرکب
 گویند قسم دیگر آنکه بحرکت و دو جسم کشیف می ترکیب لفظ از عنصر آتش و باد از درون
 انسان ظاهر گردد این را آواز بسیط و لطیف خوانند قسم سوم آواز نیست بحدی که بواسطه
 همیشه ظاهر باشد این آواز پیوسته بر یک منج بود و کم و زیاده نشود و تبدیل در آن

گذاشتن نفس نگهسته که بر پره جانب چپ است برداشته و نفس را با تکی گشوده به تدبیر و الا الله
 را سرود که در زود گذاشتن نفس را حضرت میرسد هم برین طریق هر قدر که تواند عمل آورد و از این
 این شغل بعضی نگاه داشت نفس را بجائی رسانیده اند که چهار پر را بچار دم میگذرانند
 اما مرشد این فقیر حضرت اخوند ملا شاه سلمه الله تعالی و البقاء بر مرتبه رسانیده بودند که بعد
 از ادا س نماز عشا جس میفرمودند و وقت نماز بامداد خواسته شب در از خواب
 کوتاه نفس را می گذاشتند تا مدت پانزده سال بدین منوال بودند تا از اثر این شغل فتح عظمی
 روی داد و در هائے دولت کشود یکی از فوائد این شغل آنست که خواب تمام و کمال در شیو
 چنانچه سالی است که حضرت اخوند سلمه الله خواب نفرمودند و این شغل شریف که دور
 گشته زنگاه آینه دل و صفادهنده که در آن آب و گل است از حضرت غوث الثقلین
 رضی الله عنه باین فقیر از روی تحقیق رسیده و نام این شغل را حضرت غوث الاعظم رح
 آورو برد فرمودند و پیرو شکیفتر میان جیو قدس سره این قدر افزود که بعد از جس کردن
 نفس تا گذاشتن آن نفس لا اله الا الله را گاه گاه بر زبان دل صنوبری میگفته باشند که در
 خالی نشستن خطرات روی میدهد و چون متوجه بگفتن الا الله شد رفع خطرات میشود
 و از توجه نمودن بکتاب دیگر سبب باری ماند و این شغل رفع خطرات را میان جیو زد و برد
 نام نهاده اند چه هر که این اسم شریف را بر دل زد گوی مقصود برد ای یار چون در سوک
 خطره بسیار است حضرت میان جیو سدی چند نهاده اند که راه خطرات از آن بسته گردد
 یکی از آن جمله آنست که مذکور شد دیگر آنکه شخصی را که خطره بسیار از دل صنوبری سر نهاده باشد
 باید که توجه را از دل صنوبری که محل خطره است برداشته بدلی مدور بگمارد و چون این دل
 بزرگ است خطره را در اینجا راه نیست و گنجایش نخواهد بود و طریق دیگر دور کردن خطره
 آنست که خطره را فرزند آبی یا چون شغل شریف جس نفس بطریقی که بالا مذکور شد
 چندگاه بعمل آری حرارتی عجیب لطافتی غریب و شوقی عظیم و روشنی لطیف و دل دور

بر توفیق شد باید که چندگاه بعضی از اشغال این سلسله را نیز بجا آری که دل ترا روشنی و صف
 حاصل آید و نگاری که بر آینه دل نشسته است زدود گردد تا از هر طرف اندران جمال یا
 را مشاهده توانی کرد که حضرت دل را عرش الرحمن گفته اند باین معنی که حقیقت ذات از آنجا
 سر میزند و حواس پریشان توجه آنجا جمع میگردد و حضرت میبایست به بعضی از یاران این میفرمودند
 اسم الله را بجز کت زبان آهسته آهسته بدل میگفته باشند و از کثرت گفتن این اسم مبارک
 بطریق مذکور حال بجائی میرسد که در خواب نیز دل را آگاهی میباشند ای یار این اسمی است
 بس بزرگ و شامل کفر و اسلام و جاح جمیع اسما و پنج چیز ازین اسم بیرون نیست
 و معنی این اسم اعظم این است که او هست صاحب سه صفت صفت ایجاد و البقا
 و افنا و همه آفرینش و ذرات موجودات ازین سه صفت خارج نیست اما ازین معنی دیگر
 این اسم اعظم کسی واقف نیست مگر بعضی از اهل شایخ بر بیل ندرت و شغل کرده
 و مختار طریقه این قیصر است و بی آن نمیشود و همه کس را می باید عمل آورد و از و کشتایشها
 عده میسر است حبس نفس است و طریقت آنکه بطریق خلوت بنشیند که طرز نشستن سول
 است صلی الله علیه و سلم و احتیاط بدست نکند بلکه با دلی و یار دانه و آرنج هر دو دست
 را بر سر هر دو زانو نهاده هر دو زانگشت سوراخ گوش را را مسدود سازد چنانچه از آن راه
 نفس بیرون نرود و هر دو انگشت شهادت هر دو چشم را بگیرد باین طریقی بلکه بالا را پایان
 آورده هر دو انگشت استقرار دارد که انگشت بر دیده بانیاید و انگشتان خضر و بنهر هر دو
 دست بالا را بر دلب گذاشته راه نفس را بگیرد و هر دو انگشت میانه را بر هر دو پاره
 بینی نهد باین طریق که اول سوراخ طرف راست محکم گرفته راه نفس مسدود سازد و سوراخ
 طرف چپ را وا گذاشته لا اله را بدم گفته نفس را تا بالا را و داغ رسانیده بد دل فرود آرد
 و بعد از آن سوراخ طرف چپ را نیز محکم ساخته و حبس نفس بنشیند و از شروع این شغل
 تا کمال کثرت بی تصدیح و کلفت آنقدر که دم را تواند نگاه داشت نگاه دارد و وقت

و اربانی و نظر بر صورت بینی و بولم صورت دل ندی و فواش کشف و کرامت
 نکنی که درین عالم کشف و کرامت بسیار است و سقته در پیک چشم مبارک حضرت شان
 میرقدس شده و اندر آمد از آن بسیار متناهی بودند بر آنرا طلب نموده از معالجه آن رسیدند
 گفت این را چاک باید کرد میان تنها که از یاران کمال ایشان بود گفت لطف توقف بکنید متوجه
 بعالم ملکوت شد شخصی را در آن عالم دید از و پرسید علاج دانه که در پیک چشم مبارک ایشان
 بر آمده چیست آن شخص گفت که تخم خیار را ساییده بر آن بالند میان تنها چشم فاکرده گفت
 این دانه پاک چشم میا بخور چاک نکنید تخم خیار را بر آن بالید همان لطف تخم خیار را ساییده بالیدند
 فی الفور صحت روی نمود یکی از حاضران مجلس میا بخور پرسید که میان متعار اگر از معالجه
 چشم و قونی هست فرمودند فی اما در عالم ملکوت دارو ها موجود است بآن عالم توجه نموده این
 علاج فرمود هر چه در عالم ملکوت بصاحب لی بگویند بیشک همان میشود آن شخص بر حضرت
 میان جیور اگر تصرف در عالم ملکوت نیست که این دوا را از میان تنها معلوم کردند فرمودند که من
 از ملکوت گذشته ام و مرا توجه نمودن باین عالم متزل است پس ای یار بسیاری از فقراد عالم
 ملکوت محبوب کرامت گشته از اصل باز مانده اند آنگاه آنست که اصلا درین عالم در نیائی بلکه
 در اینجا نیاسائی که این عالم همه اولیاء خداست و سالک را از اینجا عبور نمودن لازم است لیکن
 باید که التفات نکند و درنگ نماید که موجب سدا راه خواهد بود و در طریق این فقرات عالم ملکوت
 فتح عظمی است اهل سلوک را و این طریق حضرت غوث الثقلین است رضی الله تعالی عنه
 چنانچه منقول است از حضرت شیخ محمد ابوبندلی قدس سرها گفت که چون خدمت سید العارفین
 غوث الاعظم رضی الله عنه رسیدم طاعتی بر سر من نهادند خوشی و شادی آن بدماغ من
 رسید و از دماغ به دل ملکوت بر من کشف شد شنیدم که عالم و آنچه که در عالم است تسبیح حق
 میگویند با اختلاف لغات و ابواب تقدس نزدیک بود که عقل من زائل شود شیخ پاره پنبه
 در دست داشت گوش من کرد عقل من برقرار ماند آسے یار چون عالم مثال و ملکوت

کشف و کرامت
 و کرامت بسیار
 و کرامت بسیار
 و کرامت بسیار

از روی جود و جبر اشغال نماند و رنگ دل تو دور گردد و آینه دل تو روشن شود و صورتها
 انبیا و اولیا و ملائکه در آن منکسر میشده باشد و صورت مرشد تو ترا صورت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و اصحاب کبار و اولیای عالی مقام را بنماید و هر شکلی که از آن صورت بزرگوار
 و لسان حال سوال کنی جواب بشنوی و یقین دل تو یقین آید و ترا در عالم ملکوت تسلی تمام شود
 نماید و چون صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بینی تحقیق و یقین بدان که صورت
 آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم چه در حدیث صحیح نبوی است که منی فی نقه زانی فان
 الشیطان لا یمثل فی یعنی هر که مرادیده تحقیق مرادیده است چه شیطان را بحال آن نیست
 که خود را بنماید بصورت منی ظاهر است که انجیرش در باب دیدن عالم ملکوت است و چون طبیعت
 انسان از حجر عرفان مایل بکثافت شد و لطافت از وجود اگشته عالم ملکوت برای آنست که
 او را بسوسه لطافت راه نماید و بشناسد که اصل او لطیف است مخلوب کثافت شده زیرا که
 صحبت بدن اگر بر روح غالب آمد روح از صحبت بدن حال بدن میگردد و اگر صحبت روح بر بدن
 غالب آید بدن نیز لطافت می پذیرد چنانچه صحبت روح آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم بر
 بدن غالب آمد بدن نیز لطافت بکمال بهم رسانیده لهذا بر بدن مبارکش گیسو نمی نشست و سایه او
 بر زمین نمی افتاد چه هو که لطیف است نه بر دو گیسو را بحال شستن بوجده او را سایه باشد و چون
 روح از هوا هم لطیف تر است و او را نمی و حجابی نیست چه عجب که معراج آن سرور صلی الله
 علیه و آله و سلم بایده بود عیسی علیه السلام با جسد در آسمان باشد چه عجیب روحا اجساد و اجساد
 ارواحا پس اے یا چون ازین عالم مثال ملکوت آمدی و دانستی که ارواح نیک بدین نظر تو
 می افتد و صور ملائکه نیز مثل ارواح بنظر درمی افتد باید که چند گاه این توجیه را از دست ندی
 تا حقیقت عالم لطافت که عالم اصل است و این عالم مثال سایه اوست بر تو خوب روشن
 گردد و هر چه خواهی در آن مشاهده توانی کرد و چون بعالم لطافت نسبت بهر سید مبارک گشت
 بر تو فتح عالم ملکوت اما اصل کار دیگر است باید که درین عالم در نفسانی و خود را ازین و طبع

اما معنی آن خاص بخاصان است و یکم در امال و آرزو دل مرد می نامند و دل برنگ
 نیز میگویند و خاصیت او آنست که هرگاه فقر باین دل متوجه شود خطره اصلاح و رست
 نید بلکه خطره را در آنجا راه نیست و یکم در لیست و در میان ششگاه و آرزو دل نیکو فری خوانند
 و توجهی که در تصور مذکور شد بدل صورت در آن صورتش را که درین تصور بچشم
 دل مشاهده نمایند عالم مثال نامند و این تصور چون مقدمه فتح عالم ملکوت است از ملکوت
 جدا ساخته عالم مثال نامیده اند و الا عالم مثال داخل ملکوت است ای یار هرگاه بطریق
 مذکور تصور پیش گیری رفته رفته صورت و مقصود درست گردد و باعث فتح عالم ملکوت شود
 چون این صورت و نظر تو خوب در آمد مبارک گشت بر تو فتح عالم مثال و هرگاه درین کار
 بسیار مقید گشتی هیچ صورت از صورتها که دیده نباشد بر تو پوشیده نماند فصل دوم در بیان
 عالم ملکوت و این عالم را عالم ارواح و عالم غیب و عالم لطیف و عالم خواب نامند صورت
 عالم ناسوتی فنا پذیرست و صورت این عالم ملکوت که صورت اصلی ناسوت است همچو
 قانس نمی نشود و همیشه باقی ماند و فرو میدانی خواب چیست مرگ است بیک پدید آتی مرگ
 چیست خواب است گران بای یار عالم مثال که در بالا شریعت و قیاد کلید عالم ملکوت است و مثال
 صورت را که بعد از پوشیدن چشم دیده میشود مراد و فتح آن صورت است ندیدن پس ظاهر شد
 که ارواح مردم بهمان صورت که در عالم شهادت داشتند بی بدن موجود اند و در نظر همه قوت
 می توانند حاضر شد هر کس که در خواب رود و خواب آگاه خواهد یافت روح او چشم و گوش و زبان
 و جمیع حواس و قوای باطنی بی وسیله حواس و قوای ظاهری جسدی لطیف لطافت گرفته در عالم
 ملکوت سیر کند و دل هر کس که لطافت و آگاهی حاصل نموده در عالم ملکوت صورتهای نیک
 و صورتهای لطیف ببیند و بشنود و محفوظ گردد و دل هر که در زیر بار کثافت و غفلت
 باشد صور زشت و اصوات کریه مهیب میدیده وی شنیده باشد و آنچه در عالم ناسوت
 گرداگرد است همانرا مشاهده نماید بی خط و ملاوت گردد پس چون به بعضی شغلها که مذکور خواهد شد

مشرف شدم از اطوار سلوک و مقامات این طائفه واقف گردیدم کتابی دیگر در آثار اطوار
 و مقامات و کرامات مشایخ خود مشتمل بر فوائد نکات بقیه جمع در آوردم و آنرا سکنیه الاولیا
 نامیدم و درین وقت که ابواب توحید و عرفان راقی سبحان تعالی بر دل من گشاده و از
 فتوحات و فیوضات خاص خود داده انچه درین رساله گاه داشته میشود در احاطه ضبط
 بر می آید ان فی ذلک لرحمة لک و کثری لقوم یؤمنون درین سلسله علیه بخلاف سلسله
 دیگر برنج و شفت نیست بیت ریاضت نیست پیش ماهمه لطف است و بخشایش بهمه
 همه است و دل را همه همیشه است و آسایش به ابن عطار رحمه الله گوید شنیچ مکن یزید لک علی
 و احتک لاکن یزید لک علی تعبک شیخ تو آنست که ترا بی ریاضت بخمار سازد نه کسی که
 بر سازد برنج و تعب مولانا جلال الدین رحمه الله فرماید بیت ز چندین ره بهمانیت آورد
 بنیاد و دوت برای انتقام او به اسی یار و طریق فقر الفظ مرید بر مرید ان اطلاق نمکنند و در
 گفت و گو بلفظ یا تعبیر بنمایند چه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیز اصحاب و یاران میگفتند
 نام پیر و مرید و در میان نبود پس بر جاد درین کتاب لفظ یا را باشد مراد طالب خود را بگو
 بیان بدانکه نبای این رساله بر چهار فصل است که در هر فصلی بیان عالمیست از عوالم اربع
 فصل اول در بیان عالم ناسوت عالم ناسوت عبارت از همین عالم محسوس است که بعضی آنرا عالم
 شمسوت و عالم ملک عالم پندارد و عالم پنداری نامیده اند و نهایت مرتبه حضرت وجود و کمال لذت
 در همین عالم است ای یار چون در دندری را درین عالم ناسوت طلب حق بهم رسد اول باید که
 در جابه خالی تنها رفته صورت فیکر که باو حسن ظن داشته باشد یا صورت کسی که باو رابطه تعلیق
 عشق بود تصور مینوده باشد و طریق تصور اینست که چشم بر هم نهاده متوجه بدل شده چشم
 دل مشاهد نماید ای یار و این فقر دل در سه موضع است یکی اندرون سینه زیر پستان
 چپ و آنرا دل صنوبری میگویند چه آن بر شکل و صورت صنوبر است و این دل را انسان
 و حیوان همه دارند بیت انچه بصورت دل انسان بود بهر در قصاب فراوان بود

بدین ناموسوم رسالہ ختم رباعی خواہی کہ دولت زوصل گرد و گلشن بنود را تو بخت و جوی
 و برفسنگن بن آن قبلہ نما چو قبلہ در سے یا بندہ در یاب زحق نامے حق را روشن
 ہر کہ بشریت حجت کامل مکمل نہ سیدہ باشد و اورا شناخت کامل نہ بود این رسالہ را بخواند
 و بنظر تفکر و تدبیر نگرد و از اہت امانت سیک بیک را در عمل آرد امید بہت کہ پی بطلب
 برود از مشرب صافی توحید کہ منتہا سہ کمال انسانی عرفان است بہرہ مند گرد و بطلب
 کہ بان اورا حق کتب سلف و خلف پُرست و مردم آنرا درک نیتوانند کرد و ریابد و خواص
 فتوحات و فصوص و سوانح و لواحق و لمعات و لواحق و جمیع کتب مشصوفہ را بفہم
 رباعی تو باطن شمع گردانی بخصوص و در ہسم نمکی نظر تو بر نقد نصوص بیک
 دان و مدان تو غیر اور و در وہمان بن این بہت تحقیقت فتوحات و فصوص بناید و است
 کہ اینچہ درین رسالہ مسطور بہت از ادفعاع و اطوار و نشست و برخاست اعمال
 و اشغال سید المرسلین است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و سر موئے تفاوت و تجاوز را
 نیافتہ اگر بخندار سیدہ را این رسالہ در نظر آید انصاف بدہ کہ این فقیر را اللہ تعالیٰ
 در چہ مرتبہ فتح الباب نموده و در اینچنین لباس در ہائے فقر و عرفان کشودہ تا بر جہانیان
 واضح گرد کہ فضل او بے علت است آنکہ بخوابد در ہر لباس کہ باشد بسوئے خود
 می کشد و این نہ دو تہمت کہ بہ ہر کس رو نماید بلکہ خاص باین نیاز مند در گاہ است
 چنانچہ در آغاز شباب شبی بجزاب دیدم ہاتھی آواز داد چہار بار تکرار کرد کہ اینچہ ہیچ کیے
 از سلاطین روی زمین دست ندادہ اللہ تعالیٰ تہوار زانی داشتہ بعد از افاقت آنرا
 بعرفان تعبیر نمود و منتظر این دولت بودم تا آثار آن بطہور آمد و روز بروز نتیجہ آن مشاہدہ
 اقتاد و در ایامی کہ در و طلب دامن گیر بود باین طائفہ کمال اعتقاد درست نمودہ بودم
 کتابی در سلک تحریر آوردم در بیان احوال و مقامات این طائفہ علیہ سنیہ و عمر و مولد
 و مدفن ایشان قدس اللہ اسمہ را ہمہ دآن را سفینۃ الاولیاء نام نہادم و بعد از انی کہ شبہ ارتداد

و مراد بطلب جمیع انبیاء اولیا را چنانچه باید تحقیق نموده بود میخواست که کتابی مثل
بر آسمانی احوال آن عزیزان در سلک تحریر در آرد که شب جمعه هفتم شهر ربیع المرجب ۱۲۵۵
یکمزار و پنجاه پنج بحری و در سرائین فقیرند او را دادند که بهترین سلاسل اولیای خدا سلسله علییه
طریق سنییه قادریه است که از سرور عالم مخبر نبی آدم بادشاه انبیاء مرشد اولیا مہر بہر محبوبیت
مخاطب بخطاب نو لاک لاک انظر انظر الیہ تو بیتی رسول الثقلین سید کونین خاتم المرسلین محبوب
رب العالمین احمد محبتی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدہ بہ پیشواے عارفان و مقتدرے
واصلان برہان حقیقت بحر معرفت ہادی اہل اللہ قائل قدسے بندہ علی رقبۃ کل و لے اللہ
شیخ الاسلام خلف سید الانام قطب الخافضین غوث الثقلین ابو محمد حضرت شاہ محی الدین سید
محمد القادر جیلانی الحسینی رضی اللہ عنہ و از ایشان با شرف مشائخ زمان اقدم اولیا
دوران مخزن اسرار فیضی مطرح انوار لایبی و نامے دقالت عرفان واقف اسرار یزدان و
دلیل اہل حقیقت رہنماے سالکان طریقت محرم حریم جلال شاہ ہریم وصال اعظم اولیا
ربانی محی الدین ثانی پیر دستگیر شیخ میر قدس اللہ روحہ و از ایشان بلا واسطہ منتقل گردیدہ
بشاہ محققان سلطان اہل عرفان مستغرق بحر توحید سیاح بادئہ تفرید و تجرید سالک
طریق تھا واقف مواقف فنا و بقا محرم حریم یزدانی گنجور توحید ربانی و نامے ہر ار وحدت نمونہ
از آفات کثرت اشادی استفاد می مولائی و مرشدی حضرت مولانا شاہ سلمہ اللہ و الباقہ
و از ایشان بواسطہ بر اقم این حروف و نیز دوران غیب مامور شدیم بوشن این رسالہ کہ در بیان
نمودہ شدن راہ خداست بطالبان طریق ہدای چون مراد رسائے تہذیب طریقیہ این بود کہ
تقرآن مجید تفاؤل حبسہ مقتضای اشارہ الکی نامی سے نہادیم و قام این رسالہ در خاطر
حق ناگذاشتہ بود بعد از تفاؤل این آیت کہ لیکہ دلالت بر حق نامے و بزرگی این کتاب
میگوید بر آند و لکھ ایمنا موسی الکتاب من بعدنا اهلکنا القرون الاولی بصائر الناس ہدے
و ترجمہ تعلیم میدہد کہ چون معنی این آیت کہ میرا مناسبتی تمام بان نام بود این رسالہ ترجمہ

را بر اے خود پس می باید که هر کسی در طلب باشد و را بجوید که جوینده یا بنده باشد و خود را
 بصاحب دلی رسانیده از رحمت نقصان و رنج هجران برهاند چه خدا یا بے موقوف بر فقر
 است هر که فقر را نیافت خدا را نیافت و هر که این را یافت آن را یافت اگر چه مدار این
 کار و یافت بر فضل است نه بر سعی و کوشش بیت گریه وصالش نه بکوشش و نه
 آنقدر اے دل که توانی بکوش و وصول بجناب تقدس او بدو طریق است یکی بطریق
 فضل و آن چنانست که حق سبحانه تعالی بفقیری برساند و آن مرشد کامل بیک نظر
 و توجه کار او تمام کند و پرده از چشم او بردارد و از خواب غفلت و پستی بیدار ساخته
 بے رنج و ریاضت و شدت مجاهده جمال معشوق حقیقی بنماید و او را از خودی و اولیای
 و بدو چوینے بکشی و بے کف برساند و لکن فضل الله یؤتی من يشاء و الله ذو الفضل العظیم
 دیگر بطریق مجاهدت و ریاضت و آن بدین گونه است که شخصی از افواه مردم بشنود یا در
 اقوال سلف نوشته دید که بعضی از افراد انسان و اصل گشته اند و حق را چنانچه حق
 معرفت است دانسته بحریم وصل او پی برده ازین معنی آزرده و وصول این مرتبه علیاً و
 خاطر او جاکن و در طریق جست و جوی قدم استوار ننهد و بعد و جهد خود را بر مشغله رساند
 و راهی که واصلان این قوم بدان راه رفته اند معلوم کند و در ریاضت و مجاهدت پی
 با این همه اگر فضل الهی در یابد بعد از هزاران محنت رنج مراد و مطلب او صورت بندد
 ببرکت طریق سلف بآرزوی خود پیوندد و این نیازمند درگاه مهدی محمد و اراشکوه
 خفی قادری از ان طائفه است که جاذبه فضل حیثی بے سبب ریاضت و مجاهدت بتأثیر
 نظر کامل آنها بسوی خود کشیده و مرغیایت بے نهایت بمنتهای مطلب رسانیده
 چون این فقیر مراتب تجرید و تفرید و دقائق عرفان و توحید را چنانچه حق معرفت است بیک
 دانسته و دریافته و بلا زمت اکثرے از اولیای زمان خویش که در هر عصر وجودی که
 از امثال ایشان نادر است رسیده و محبت او داشته و از ان فاس تبر که ایشان بهره برداشته



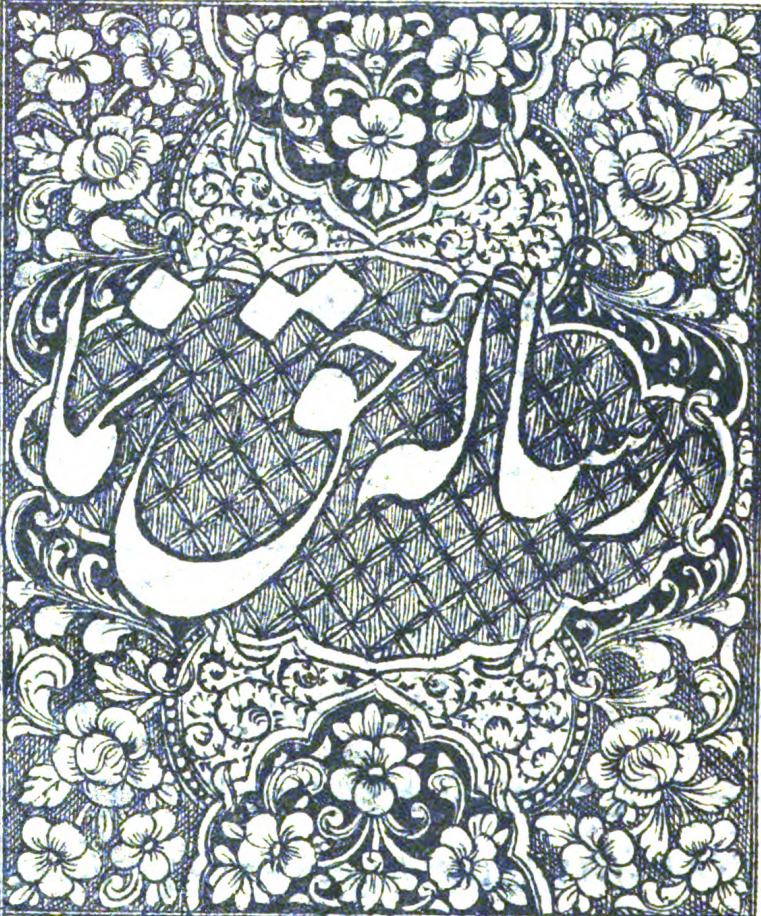
بسم الله الرحمن الرحيم

هو الاول والاخر والظاهر والباطن حمد ذاتي را که او هست موجود مطلق و نعمت بنی را
 که او هست مظهر کل و خلیفه حق و رحمت فرادان بر آل و اصحاب او اولی و انسب آنکه
 باد اے حمد و نعمت جرات نمایم در زبان را به بیان این معنی بلند یکشایم چه درین باب آنچه
 نوشته شود انتساب نقصان است در نظر ارباب عرفان لا اخصه شاعر علیک انت کما ایتیت
 علی انفسک اما بعد بدان اے یار که سبب تنزل حقیقت انسانی درین همیکل جسمانی آنست که
 دو یعنی که در آن نمان است بکمال رسیده باز باصل خویش پیوند و پس هر فردی را از افراده
 انسانی لازم است که بسعی و کوشش خویش را از نقصان ابد و اربابند و از و هم تعینات خلاص
 گشته خود را باصل خود رساند و مدت قلیله که مابین دو مدت طویل بے القطار لا نهایت
 واقع شده هرزه و بیهوده بسر نبرد تا حسرت و ندامت ابدی زیان و نقصان سرمدی با و
 عائد نگردد و در زمره اولئک کمالا لغایم بل بهم اتمل نماید و استعداد اے که حق جل و علی از
 جمیع مخلوقات خاص باد که اوست فرموده و به تشریف و تقدیر متناهی آدم مشرف
 ساخته ضایع نه سازد که همه موجودات را الله تعالی بر اے انسان آفریده و انسان

نسخه
 از کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 شماره ثبت
 ۱۳۰۴
 تاریخ ثبت
 ۱۳۰۴
 شماره قفسه
 ۱۳۰۴
 تاریخ قفسه
 ۱۳۰۴

چون صنایع مکینان فضل خلاقین

رساله شگرف کشف موزع فان توحید نقاب دارچهره نکات تجرید معارف انما سبب



از نتائج طبع و قوادعارف مقامات و ملاح توحیدی محمد داراشکوه نعمی و قادری

در مطبع می مشینو آتش و طبع برین احسان

Pisāla-i-ḥaqq-numā.

Persian D 164

~~49 D 164~~

~~1917~~

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.

Presented

by

Munshi Nisoul Kishore.

